

تعجب نکن رفیق! "لیبرال ها درس پس می دهند"



دو هفته اخیر و روزهای پس از رخداد ۳۰ مهر بی هیچ تردیدی فصلی نو در تاریخ جنبش های دانشجویی ایران گشوده است و پرداخت به آن ضرورتی است که برای هر کسی ممکن است پیش بیاید. بزرگنمایی این حادثه نباید در دستور کار هیچ کسی قرار گیرد، اما عدم درک واقعیت های زمینه ای این جریان نیز به شدت موثر در فراز و فرود های آینده جنبش خواهد بود.

۱۳ آبان مبارک لیبرال ها!

یکشنبه ۱۳ آبان، همزمان با سالروز اشغال سفارت سمبل بزرگ لیبرالیسم سرمایه داری در ایران بدست جمعی از نیروهای مذهبی که ناخودآگاه متأثر از اوج رواج گرایشات سوسیالیستی در زمان خود، مرتکب چنان رفتار هیستریکی شدند، گروهی ۳۰-۴۰ نفره از نیروهای لیبرال دانشگاه های تهران در اعتراض به موج جدید سرکوب در دانشگاه ها، اقدام به تجمعی اعتراضی نمودند. این در حالیست که طی روزهای اخیر بحث های گسترده ای حول تجمع ۳۰ مهر در جریان بوده است و امواج آن رویداد در روزهای آینده نیز موثر در مسیر و راستای گفتارها و نوشتارهای گروه های مختلف دانشجویی خواهد بود.

آنچه در تجمع ۱۳ آبان بیش از همه به چشم می آمد، نبود اثری از "مانور پلاکاردها" و "خودنمایی غلو آمیز" نیروهای سرخ در آن میانه بود. نیروهای پر ادعا!! و پر طمطراق!! کم تعدادی که نبود حضور اندک نفرشان، جمع پر شور ۳۰ مهر را به اجتماع ۳۰-۴۰ نفری ۱۳ آبان تقلیل داد تا درک حضور ایشان در عدم حضورشان به معادلات غیره دموکراتیک نیروهای لیبرال مدعی دموکراسی وارد شد. جا دارد انعقاد تجمعی مستقل از حضور نیروهای مغل دموکراسی لیبرالی را به دوستان لیبرال شادباش بگوییم.

در این نوشتار، از آنجایی که نیروهای لیبرال طی روزهای اخیر به کرات رفقای چپ را برخوردار از مشی غیر دموکراتیک خوانده اند، در حالی که منکر وجود لایه های غیر دموکراتیک در میان بخش هایی از نیروهای چپ نیستیم ضمن نقد سیاسی این لیبرال های وطنی، طرحی نظری پیش می کشم تا که خود مستعد نقد و نظر از جانب همه رفقا و دوستان است و اتفاقاً حیثیت نوشتاری اینچنین چنان است که نقد شود. در این نوشتار بدانجا خواهیم رسید که لیبرالیسم، دموکراسی را به چه انگیزه ای مصادره می کند و نهایتاً خواهیم گفت که اگر دموکراسی منظور لیبرال ها، دموکراسی بورژوازی و لیبرالی است؟! ما همه غیره دموکرات هستیم.

روز و روزگار چپ در ایران امروز

در عنوان این بخش پیش از این سخن بسیار رفته است. زمانی هست که من چپ از موضع خوش بینی اوضاع خویشانم را خوب و رو به امید می بینم، می توان شنید که پیشینه ی افراد در احوال خود اینچنین خوشبین اند. اما وقتی آنسوی ترک، رقیب رویاروی بر این خوش احوالی ابرو به هم بیچیده، دیگر مطمئن می شوی که تا آنجایی به خود ایستاده ای که رشک برندی. اصلاً مخالف پراهای دروغ و خود فریبی ام، چپ را با روزگار میانه دهه هفتاد مقایسه می کنم و با خود چپ. به نسبت آن زمان انقلابی در دانشگاه ها شده است و به تصریح دشمنان بی شرم، خطر این "سوسول سوسیالیست ها" همه چارچوب ها را تهدید می کند و مگر چپ را غیر از این رسالتی هست که خواب دشمنان جامعه انسانی را برآشوبد؟ نیز مگر جز این انتظار می رود که "شهروندیان امروز" به نام آزادی و لیبرالیسم، زمینه های ذهنی خطر چپ را برای خود و اراده ی مطلق ی حاکم تئوریزه کنند و فرمان شلیک بر این "التقاط جدید" صادر نمایند؟ بر این اساس و با توجه به برآوردن شیپورهای جنگ با چپ از هر سوی، به درک خویش از دموکراسی در نزد لیبرالیست ها می پردازیم.

در مفهوم لیبرالیسم*

یکی از تفاوت هایی که به زعم پاره ای از دانشمندان اندیشه های سیاسی - اجتماعی میان لیبرالیسم و اندیشه هایی چون مارکسیسم وجود داشته است، عدم وجود شخصی شاخص در تاریخ پیدایی و پایایی این اندیشه بوده است که بتوان با نقد چنین شخصی لیبرالیسم را شناخت یا بدان پرداخت. به عبارتی لیبرالیسم عبارت است از تجمع فرآورده های فکری بسیاری که در بسیاری نقاط با هم در تضاد و خلافند.

گروهی چنین ویژگی را مثبت و برخی منفی دانسته اند، با این زمینه آنچه در اینجا آورده می شود نیز نمی تواند نقد همه گرایشات درون لیبرالی باشد.

"دکتر حسین بشیریه" در جایی ضمن نقد نویسندگانی که لیبرالیسم را همبسته با سرمایه داری می دانند، می نویسد: "برخی از نویسندگان، لیبرالیسم به معنای نظریه حکومت محدود و معطوف به آزادی فردی را با نظام بازار آزاد و اقتصاد سرمایه داری بازاری همبسته می دانند. این همبستگی هرچند از لحاظ تاریخی واقعیت داشته باشد، اما منطقی ضروری نیست." (۱) به نظر می رسد سخن آن برخی از نویسندگان در مورد لیبرالیسم، از قضاوت دکتر بشیریه پذیرفتنی تر باشد. در واقع وقتی از "لیبرالیسم" سخن می گوئیم بیکباره مفاهیمی چون "اندیویدوالیسم" و "کاپیتالیسم" در ذهن تداعی می شود. این تداعی اتفاقا نه بواسطه همزمانی تاریخی میان سرمایه داری و لیبرالیسم که بواسطه این مسلم است که لیبرالیسم مبتنی بر این هر دو مفهوم تاریخی است. بنابراین با توجه به اینکه "لیبرالیسم اقتصادی (آزادی فعالیت خصوصی) و لیبرالیسم فرهنگی (آزادی حوزه اندیشه ها) اغلب از نظر تاریخی همراه بوده اند" و در عین اینکه "بطور جداگانه هم قابل تصورند" (۲) اما نوعی "این همانی" میان هر دو تصور قابل تشخیص است، چه در آثار طیف گسترده ای از باورمندان به این اندیشه، آنجا که دست دولت در حوزه های خصوصی کوتاه می گردد، بیش از همه "حوزه های خصوصی اقتصادی" مد نظر است. چنانچه پیدایش اندیشه های برابری طلب با تأکید بیشینه بر اقتصاد در مقابل لیبرالیسم خود گواه این مدعاست که لیبرالیسم همذات سرمایه داری و نه تنها، همزمان آن بوده است.

غالب نویسندگان و اندیشمندان اندیشه سیاسی "جان لاک" را بعنوان "پامبر" لیبرالیسم می شناسند. لاک بیش از هر چیز بعنوان مدعی نظریه وضع طبیعی و به تبع آن حقوق طبیعی ناشی از این وضع طبیعی اشتها دارد. در میان این حقوق طبیعی انسان در نزد لاک، یکی از مهمترین حقوق، حق آزادی فردی انسان بوده است، اما به تعبیری "آن حق طبیعی که لاک بیشترین اعتنا را بدان می نمود، حق دارایی بود" (۳) حقی که نزد لاک منشا حقوق دیگری چون حق مالکیت بر ارث نیز خواهد شد. بر این اساس آزادی در نزد لاک بیش از همه معنای آزادی در مالکیت را شامل می شود. پیش از لاک، البته فیلسوف دیگری نیز به حقوق طبیعی پرداخته بود. "توماس هابز" - که "لوپاتان" وی در ایران با ترجمه "حسین بشیریه" شناخته شده است- ضمن ارائه نظر خود پیرامون وضع طبیعی و حقوق ناشی از آن بر خلاف لاک که حق مالکیت را مبتنی بر وضع انسانی می داند با تلقی "اوتوریتاریانیستی" خود می گوید: "مالکیتی نیست، مال من و تو از هم جدا نیست، آنچه هست، مال هر آنکسی است که توانا به تحصیلش باشد و مادام که بتواند نگاهش دارد" (۴) با اینهمه اما مبتنی بر حق آزادی و اعمال اقتدار آزادانه فردی، هابز مالکیت فردی را چون لاک برسمیت می شناسد و برای حفظ این آزادی است که "لوپاتان" را پیشنهاد می دهد. لوپاتان قدرت مطلق حاکم است، چرا که هابز "بر این نکته پای می فشرد که تفویض حاکمیت مشروط نیست و مشروط نتواند بود. از این جهت اتباع حاکم نه می توانند شکل حکومت را دگرگون کنند و نه می توانند از اقتدار حاکم سر باز زنند." (۵) از این روی "لوپاتان" به تعبیر هابز اگر چه قدرت مطلق است اما ضامن آزادی فردی است. بنابراین برای تحقق آزادی ضرورتا اقتدار مطلق حاکم نیاز است. رای "جان لاک" با هابز درجه ای از تفاوت را داراست. لاک به خلاف هابز، بر حاکمیت مشروط نظر دارد. با اینهمه "اگر چه لاک در رساله (درباره جامعه مدنی) در رد نظریه حق الهی شاهان ... حجت می آورد" (۶) اما او نیز به "استقرار بازگرداننده پادشاهی بزرگ و شاه کنونیمان ویلیام و اثبات حقانیت او در نظر مردم" (۷) گرایش دارد.

بر این اساس پیشگامان اولیه ایدئولوژی لیبرالیسم تنها به گشودن این مسئله اساسی - که اتفاقا جوهر حقیقی لیبرالیسم نیز می باشد- همت گماردند که فرد آزاد است و مصلحتی اجتماعی اگر وجود دارد صرفا برای تأمین این آزادی خواهد بود. تا این زمان فکر دموکراسی رسوخی در باورهای لیبرال نداشته است. اگر چه کسی چون لاک به نقش مشروطیت سلطنت جهت تعدیل قدرت استبدادی حاکم نگاهی داشت. از جهتی نیز "دمو" جمعی از مردم را در خود حمل می کند و همچنان که در پی نیز خواهد آمد، لیبرال ها هماره از این مسئله بیمناک بوده اند تا مباد خاطر آزادی فردی را شرف اجتماعی و اصالت جمع بیازارد. ناگفته نماند که دموکراسی بیش از آنکه ناظر بر آزادی در تعیین سرنوشت فرد باشد، حاکی از عدالت در توزیع قدرت اجتماعی است بنابراین اصالتن دموکراسی باوری "کلکتیویستی" است تا "اندیویدوالیستی". هم از اینرو بود که اگر نگاهی به دموکراسی پیدا می شد، دموکراسی در میان خود طبقه سرمایه دار بود، عبارتی نوعی از پلوتوکراسی در مفهوم کلان آن. چندانکه در نیمه های قرن نوزده، "الکسی دو توکویل" در کتاب "دموکراسی در آمریکا" به نقد دموکراسی برای اقلیت پرداخت و خواستار گام گذاردن بورژوازی در راه دموکراسی شد. (در باب دموکراسی سخن خواهد رفت)

سیر تکاملی اندیشه های لیبرال از دروازه باورهای فردگرایانه گونه گون گذر می کند. چندانکه نمی توان از "یوتیلیتاریانیسم" و فایده باورانی چون "ژرمی بنتام" و "ژان استوارت میل" بی توجه گذشت. بنتام، آنجایی که معتقد است: "جامعه یک پیکر مجعول است، یعنی متشکل از افرادی است که در حکم اعضای آن پیکرند"^(۸) بنابراین منفعت و مصلحت جامعه را عبارت می داند از "سرجم منافع آحاد اعضایی که آن را تشکیل می دهند" پیوند خود را با فردگرایی محکم می کند. چندانکه مشرب فلسفی وی به تعبیر پاره ای از اندیشمندان، ضمن برخورداری از تأثیرات "آدام اسمیت"، تا حدود زیادی بر اندیشه های محض اقتصادی "دیوید ریکاردو" تأثیراتی گذاشته بود. بنتام البته در صدد است تا فضلی را به لیبرالیسم تحمیل کند، چندان که شعار "بیشترین خشنودی برای بیشترین کسان" را مطرح می کند که علی رغم جمله پیشین که ایمان فردگرایانه بنتام را به کفایت می رساند، مورد انتقاد بسیاری از لیبرالیست های متاخر قرار گرفت که چرا جمع را منظور نظر قرار داده است. اما واقع سخن اینست که همین دیدگاه فایده باورانه، نیز چنین بینشی از بنتام، او را در برابر حاکمان مطلق العنان به سمت گرایشات دموکراتیک سوق داد. به این دلیل که حاکمیت و قدرت یک فرد را حتی اگر آن فرد احساس خوشایندی نسبت به خشنودی افراد داشته باشد، باز هم منجر به تضییع خوشبختی افراد می دانست. بنابراین در این بیان نیز علی رغم ایراداتی که لیبرالیست ها بر بنتام وارد می کنند، نقش تعهد به فردگرایی و منفعت اندیشی فردی در گرایش به دموکراسی مشخص است. در این بخش و پیش از بستن بازه "فایده باوران" اشاره ای به یک جمله از "ژان استوارت میل" خالی از لطف نیست. ژان میل که جمله زیبای "حکومت لیبرال منبعث از جامعه لیبرال" او نگاه منطقی اش را به زمینه های ذهنی اجتماعی در تحقق الگوهای حکومتی آشکار می کند، در جایی می گوید: "در جامعه وحشیان چه بسا استبداد مشروع باشد. به این شرط که هدف از آن استبداد اصلاح حال آنان باشد و هر وسیله ای که در راه برآوردن این هدف بکار رود موجه است" چرا که "حق آزادی مبتنی بر حق فایده مندبست"^(۹) تا فایده به نفع کدام اصالت بند باشد. شاید در پاسخ به این جمله میل نقل جمله ای زیبا از "کامو" بد نباشد که: "هیچ یک از بدی هایی که استبداد مدعی مبارزه با آنهاست، بدتر از خود استبداد نیست."^(۱۰)

میل به تبعیت از بنتام، و در برابر لیبرالیسم محض، سعی در برافراشتن پرچم برابری در عین آزادی نمود. بر این اساس به طرح پاره ای مسئولیت های اجتماعی برای دولت پرداخت. در همین راستا بود که میل: "لیبرال دموکراسی را بهترین و عادلانه ترین شیوه حکومت در جوامع بشری می دانست"^(۱۱) شاید از همین سالها بود که لیبرالیسم برای استمرار حیات خود نیازمند اختلاط با مفهومی از دموکراسی شد.

در قرن بیستم نگاه فلاسفه مطرح در بالا همچنان دنبال شد. برخی چون "جان راولز" سعی در ادامه خواست بنتام که بگونه ای در صدد جمع میان آزادی و برابری در درون لیبرالیسم بود، نمودند. چندانکه "عدالت به مثابه انصاف" راولز از دسته ی آثاری در همین راستاست. اما در طی حیات لیبرالیسم، چنین نگرشی همواره در اقلیت بوده است. چنانکه "رابرت نوزیک" ضمن نقد گرایشات سوسیالیستی راولز در پروراندن عدالت، آن را مخل نیت لیبرالیسم می داند.^(۱۲) رابرت نوزیک که اصالت لیبرالیسم را بواقع در آزادی فردی و تنافر این آزادی با هرگونه انگیزه برابری خواهانه می داند با طرح یک ناکجاآباد لیبرالیستی بیان می دارد: "ناکجاآباد چارچوبی است برای آزادی و آزمایش، و همان (دولت حداقل) است. ... این چارچوب همان اختیارگرایی و بازار آزاد است. .. هنگامی که دولت به ابزاری در خدمت ترویج برابری تبدیل می شود، خواه این برابری در زمینه فرصت ها باشد یا نتایج، پا را از محدوده مشروع خود فراتر می گذارد."^(۱۳) یا در جایی "ماکس وبر وقتی از تکرر تقلیل ناپذیر و تنافر غایبات اساسی زندگی انسان (آزادی، برابری، شادی، سعادت، امنیت، عدالت، رستگاری و غیره) سخن می گوید اشاره به این نکته دارد که آزادی و برابری ذاتن تعارض دارند."^(۱۴) این نگرش که برابری را مخل بر آزادی و اصولن خارج از نیت لیبرالیسم می داند در میان بسیاری دیگر از بزرگان لیبرالیسم چون "فردریش هایک"، "میلتون فریدمن" و ... نیز دیده می شود. چنانکه؛ "آیزا برلین فیلسوف لیبرال انگلیسی نیز بر آن است که انسان با مسئله انتخاب از میان اهدافی مواجه است که به یک میزان غایی و مطلق اند؛ و تحقق برخی از آنها خواه ناخواه موجب قربانی شدن برخی دیگر می شود."^(۱۵)

بنابراین اصالت لیبرالیسم بر آزادی مبتنی بر فردگرایی استوار شده است و این مهم در نگرش نسبت به دموکراسی در میان لیبرالیست های خود را بخوبی نشان خواهد داد.

دموکراسی**

هر قدر مفهوم لیبرالیسم نو و متعلق به دوران جدید است، دموکراسی برخلاف آن مسبوق به سابقه و تاریخ است. اندیشه تعریف و تقسیم اشکال حکومت در یونان باستان همواره وجود داشت. یکی از قدیمیترین و

مفصل ترین آثار باستانی در باب دموکراسی که اتفاقاً مورد استفاده و تأییدپذیری افرادی چون "شارل منتسکیو" در کتاب "روح القوانین" قرار گرفته است، "سیاست" - "ارسطو" می باشد. در این نوشتار بر آن نیستیم که به تحلیل آنچه ارسطو در باب دموکراسی آورده است بپردازیم. مختصرن باید بیان شود که ارسطو یک مفهوم کلی برای همه اشکال حکومت (همان دولت در معنای جدید) ذیل واژه "پولیتی" که هم به معنای اعم یعنی حاکمیت (اگر حکومت قرار گیرد خاص می شود و تابعی از دولت، چنانچه در ترجمه کتاب به فارسی مترجم آورده است) و به معنای اخص یعنی جمهوری. ارسطو جدای از واژه و مفهوم وابسته "پولیتی" سه شکل را مطرح می کند. "حکومتی که صلاح عمومی را در نظر داشته باشد، اگر به دست یک تن اعمال شود، حکومت پادشاهی نام دارد، و اگر بدست گروهی از مردم اعمال شود، آریستوکراسی خوانده می شود، ... و اما حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می شود، دارای همان نامی است که عنوان مشترک همه انواع حکومت است، یعنی پولیتی (جمهوری)." (۱۶) ارسطو پس از برشمردن این سه نوع از حکومت، آنها را انواع خوب حکومت می نامد و در برابر آن انواع منحرفی را ترسیم می کند که اتفاقن دموکراسی که امروزه هم در مفهوم و هم در مصداق مطلوبیت یافته است در این زمره قرار می گیرد؛ "حکومت گاه از راه راست بیرون می افتد و انحراف می پذیرد، پس حکومت پادشاهی به حکومت ستمگر (یا تورانی) آریستوکراسی به الیگارشی و جمهوری به دموکراسی مبدل می شود، ... دموکراسی آن است که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد." (۱۷) ارسطو البته اشکال مختلف دموکراسی و ایرادات خود را نیز طرح و دفاع مشروط خود از آن را بیان می دارد که از حوصله بحث خارج است.

به هر روی دموکراسی چه در یونان باستان که بیشتر ایده ای بود مطرح، و چه در همه دوران هایی که حتی امکان طرح نیز نداشت، بر مفهوم خود افزود و دوران جدید، دوران رویکرد به دموکراسی و خوانش های جدید و موثر از این مفهوم بوده است. بگونه ای که سخن آن نویسنده نامطلوب را می توان پذیرفت که: "وقتی دشمنان دموکراسی هم از شعارهای دموکراسی بهره می گیرند و آداب ظاهری اش را به جا می آورند، می فهمیم که دموکراسی پیروز شده است." (۱۸)

"منتسکیو" معتقد است که: "سه احساس بنیادی وجود دارد که هر یک از آنها ثبات یک حکومت را تضمین می کند؛ حکومت جمهوری به فضیلت، حکومت سلطنتی به شرف و حکومت استبدادی به ترس وابسته است. فضیلت جمهوری، فضیلتی اخلاقی نیست بلکه سیاسی است. این فضیلت عبارت است از احترام به قوانین، و از خود گذشتگی فرد در برابر اجتماع." (۱۹) همین از خود گذشتگی فرد در برابر اجتماع است که بعدها "آلکسی دو توکویل" که در زمینه هایی رهرو منتسکیو بود را بر آن می دارد تا از ترس قربانی شدن فرد و فردگرایی در پای دموکراسی به تبیین آنچه بعدها "دولت حداقلی" تعبیر شد بپردازد. "توکویل می گوید: دموکراسی، هیات های (اجتماعی) میانجی را از میان برداشته و جا را برای جامعه ای گشوده است که اگر چه فرد در آن فرمانرواست، اما هستی فردی، در عین حال، بر خلاف انتظار در خطر پایمال شدن است. زیرا ذره گون (آتومیزاسیون) شدن شهروندان در این گونه جامعه به ناتوان گردیدنشان می انجامد." (۲۰) به نظر می رسد که چنین دیدگاهی مدخل خوبی برای ورود به نگاه لیبرالیستی به دموکراسی باشد. (جهت مطالعه در باب دموکراسی و انواع آن "مدل های دموکراسی دیدید هلد" فرصت و امکان مغتنمی است.)

اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی ***

همچنان که در نگاه "دو توکویل" به قدرت اجتماعی در سطور قبل دیده شد، لیبرال ها همیشه از خطر گسترش تأثیر دموکراسی بر حوزه های خصوصی ترسیده اند و بر این اساس به دنبال آن بوده اند تا به زعم خویش به "ایمن سازی دموکراسی" بپردازند.

چنان که در بحث در مورد آراء "بنثام" آمد، چرخش امثال وی و "میل" به سوی دموکراسی نیز اگرچه برخلاف قاطبه لیبرالیست ها که نه تنها وقتی به برابری نمی نهند، که حتی برابری را محل آزادی فردی می دانند، برای تلطیف این وجه لیبرالیسم، پاره ای ادعاها و پیشنهادهای برای گنجاندن فصول و اصولی از برابری در لیبرالیسم مطرح کردند، اما نهایت امر دموکراسی را با تفسیری لیبرالی و فردگرایانه نه از موضع برابری در توزیع قدرت اجتماعی که بعنوان چارچوبی در محافظت از آزادی های فردی بویژه در حوزه های مالکیت خصوصی و اقتصاد مطرح کرده اند. پیش از این به آرا امثال "نوزیک" و "برلین" در نقد برابری طلبی در میان معدودی از لیبرالیست ها اشاره شد. با این فراین، می توان به جرات مدعی شد که لیبرال دموکراسی که ساخت یگانه ای دارد با خصلتی مرکب از سرمایه داری و لیبرالیسم، دموکراسی را تا آنجایی می پذیرد که ابزاری در خدمت لیبرالیسم باشد. همین که دموکراسی راهی برای در اختیار گرفتن و استیفای حقوق

گروه‌های غیر لیبرال شود، به شدت آماج حملات طرفداران الگوی لیبرال دموکراسی قرار می‌گیرد. در چنین وضعی، وقتی گروه یا جنبشی با اشاره لیبرال‌ها غیر دموکرات و رفتارهایشان خارج از هنجارها و "اخلاق دموکراتیک" خوانده می‌شود، اتهام اصلی ایشان نه بی‌زاری از دموکراسی و بی‌حرمتی به چنین چارچوبی است، بلکه تمرد از لیبرالیسم به عنوان توحید عصر سرمایه‌داریست، و چنین ارتدادی محکوم به سرکوب است. آلبر کامو در تشریح چنین دموکراسی‌ای، زیبا می‌گوید: "دموکراسی بورژوازی، بنام آزادی از استثمار و بی‌عدالتی چشم پوشی می‌کند، و این خود تائید خشونت است."^(۲۱) و مگر شاهد این مدعا تصویر عینی روبرو در عراق و افغانستان همسایه ما نیست؟ درک چنین واقعیتی است که به ما کمک می‌کند دکتربین مورد تقلید لیبرال‌های وطنی را بیشتر بفهمیم و عدم تحمل نیروهای چپ در دانشگاه‌ها را در عین نقش موثر این نیروها در جنبش‌های اعتراضی، با شکفتی نبینیم.

قدری در این جملات تامل کنیم: "انقلاب دموکراتیکی که جامعه را درنوردیده است تعریف ما را از فرهنگ عوض کرده است. ... چه چیزی این تغییر شگرف را به وجود آورده است؟ مانند هر پدیده‌ی اجتماعی بزرگ، نیروهای گوناگون این موج دموکراتیک را به وجود آورده‌اند ... یک چیز دیگر را هم باید به این علت‌های سیستمیک افزود: آمریکا، اوج‌گیری و تسلط آمریکا-کشوری که سیاست و فرهنگ آن عمیقاً دموکراتیک است - کاری کرده است که دموکراتیزاسیون به نظر اجتناب‌ناپذیر بیاید."^(۲۲) "روسیه و چین مهمترین کشورهای جهانند که دموکراسی لیبرالی نیستند. ... اگر هر دوی آنها دموکراسی‌های لیبرالی به سبک غربی شوند، تمام قدرت‌های عمده جهان نظام‌های باثباتی خواهند بود که با رضایت عمومی و حاکمیت قانون اداره می‌شوند."^(۲۳) "آیا دولت چین هم، مثل سایر حکام خودکامه شرق آسیا، واقعیات جدید را خواهد پذیرفت و اجازه خواهد داد که لیبرالیزاسیون اقتصادی به لیبرالیزاسیون سیاسی منتهی شود؟ یا اینکه تا آخرین لحظه خواهد جنگید و همه زمان قدرت را در دست خود نگه خواهد داشت؟ گزافه نیست که بگوییم دورنمای صلح و آزادی در آسیا - در واقع در جهان - به این تصمیم بستگی دارد."^(۲۴)

این جملات تنها بخش کوچکی از گشاده‌اشتهای انحصار نزد لیبرالیست‌هاست. لیبرالیسمی که چه لیبرال‌ها فاش بگویند و چه درونیات و تعلقات قلبی خود را در بیان این واقعیت کتمان کنند، نماد اصیلش "ایالات متحده آمریکا" است. اندیشه‌ای که اشتهايش را پس از عریان نمودن وسعتش در انحصار سرمایه و گسترش خصلت‌های ناشی از آن، به عرصه مفاهیم و آموزه‌های سیاسی - اجتماعی و حتی فلسفی نیز باز نموده است. برآستی اگر "بی‌اخلاقی دموکراتیک" نیروهای چپ از منظر چنین رویکرد دموکراتیکی است، چه نشان فخری است این وصف! دانشجویان لیبرال در این بین به عادت عمل کرده‌اند، چه؛ درس‌های آموخته را پس می‌دهند.

اشارات:

*. "لیبرالیسم یا آزادیخواهی، مجموعه‌ی روش‌ها و سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی که هدفشان فراهم کردن آزادی هرچه بیشتر برای فرد است. هواداران و پیروان چنین عقاید و سیاست‌هایی را معمولاً آزادیخواه (لیبرال) می‌گویند. ... اصول کلی آن عبارت است از: ۱) ارزشمند شمردن بیان آزادانه‌ی عقاید فردی ۲) باور به اینکه بازگویی آزادانه‌ی عقاید برای فرد و جامعه سودمند است. ۳) پشتیبانی از نهادهای اجتماعی و سیاست‌هایی که بیان آزادانه‌ی عقاید را ممکن می‌کنند. ... (آشوری، داریوش - دانشنامه سیاسی(فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی) انتشارات مروارید، چاپ دوازدهم، تهران ۱۳۸۴ ص ۲۸۰)"

** "لفظ دموکراسی در اصل در دولت شهرهای یونان باستان پدید آمد و مراد از آن حکومت «دموس» یا «عامه مردم» است، یعنی حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری در امور همگانی جامعه. ... آنچه امروزه در پهنه «دولت - ملت» هابه نام دموکراسی شناخته می‌شود، دموکراسی غیر مستقیم یا نمایندگی است. (داریوش آشوری ص ۱۵۷)"

** این عنوان برگرفته از عنوان دوم کتابی است نوشته فرید ذکریا، که در این سالها در هیئت پیامبری برای لیبرال‌های وطنی رخ بر آورده است. پیامبری که ظاهرن مبعوث و موید به تائید رب النوع‌های سرمایه‌داری لیبرال قرار گرفته است، چندانکه مترجم کتاب مورد اشاره در معرفی وی چنین می‌نویسد: "فرید ذکریا لیبرالی است محافظه‌کار و سخت‌پایند «سنت غرب». مدیسن را می‌ستاید، از منتسکیو به نیکی یاد می‌کند، و وقتی می‌خواهد از آمریکا سخن بگوید به توکویل مراجعه می‌کند. از سوی دیگر هانتینگتون کتاب او را "آینده آزادی" حاوی درس‌هایی حیاتی برای همه کسانی می‌داند که به آینده آزادی در جهان می‌اندیشند، و کیسینجر او را یکی از با استعدادترین نویسندگان جوان می‌خواند. دغدغه‌های ذکریا

لیبرالیسم و حاکمیت قانون است، و نگران است که مبدا دموکراسی خاطر لیبرالیسم و آزادی را آزرده کند. فرهنگ را دنباله رو می داند و معتقد است هیچ فرهنگی نمی تواند در برابر دموکراسی مقاومت کند. معتقد است وظیفه ما در قرن بیست و یکم «ایمن ساختن دموکراسی برای جهان» است. (مشخصات کتاب آمده است)

- ۱- بشیریه، حسین. آموزش دانش سیاسی، نشر نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۲ ص ۱۲۴
- ۲- بشیریه، حسین. جامعه شناسی سیاسی، نشر نی، چاپ دهم، تهران ۱۳۸۳ ص ۲۰۷
- ۳- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه، جلد پنجم؛ فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، انتشارات سروش، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۲ ص ۱۴۶
- ۴- پیشین صص ۴۷ - ۴۸
- ۵- پیشین ص ۵۶
- ۶ و ۷- پیشین ص ۱۴۴
- ۸- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه، جلد هشتم؛ از بنیام تا راسل. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۶ ص ۲۸
- ۹- پیشین ۵۳
- ۱۰- کامو، آلبر. تعهد اهل قلم. ترجمه مصطفی رحیمی. انتشارات نیلوفر. چاپ اول، تهران ۱۳۸۵ پاورقی صص ۲۵۹
- ۱۱- بشیریه، حسین. جامعه شناسی سیاسی، نشر نی، چاپ دهم، تهران ۱۳۸۳ ص ۳۱۱
- ۱۲- قادری، حاتم. اندیشه های سیاسی قرن بیستم. انتشارات سمت، چاپ اول تهران ۱۳۷۹ ص ۲۸
- ۱۳- هلد، دیوید. مدل های دموکراسی. ترجمه عباس مخبر. نشر روشنفکران. تهران ۱۳۸۴ ص ۳۷۴
- ۱۴- بشیریه، حسین. اندیشه های سیاسی قرن بیستم؛ جلد دوم لیبرالیسم و محافظه کاری، نشر نی، چاپ ششم ۱۳۸۴ ص ۲۴
- ۱۵- پیشین
- ۱۶- ارسطو. سیاست، ترجمه حمید عنایت. شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۱ صص ۱۵۲-۱۵۴
- ۱۷- پیشین ص ۱۵۴
- ۱۸- ذکریا، فرید. آینده آزادی (اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی) ترجمه امیر حسین نوروزی؛ ویراستار: خشایار دیهیمی، طرح نو، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴ ص ۹
- ۱۹- آرون، ریمون. مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی. ترجمه باقر پرهام. انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۲ ص ۲۲
- ۲۰- بودون، ریمون. مطالعاتی در آثار جامعه شناسان کلاسیک، جلد اول، ترجمه باقر پرهام. نشر مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳ صص ۱۲-۱۳

۲۱- کاپلستون، فردريك. تاريخ فلسفه، جلدنهم؛ از من دوبيران تا سارتر، انتشارات سروش، چاپ نخست، تهران ۱۳۸۴ ص ۴۶۹

۲۲- ذکريا، فرید. آینده آزادي (اولويت ليبراليسم بر دموکراسي) ترجمه امير حسين نوروزي؛ ويراستار: خشايار ديهمي، طرح نو، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴ ص ۱۱

۲۳- پيشين ص ۱۰۳

۲۴- ذکريا، فرید. آینده صلح و آزادي، ترجمه امير حسين نوروزي؛ به نقل از وب سايت ليبرال دموکرات از لينک زير: <http://www.liberaldemocrat-ir.com/news.php?news=1561>

ياسر عزيزي / ۱۷ آبان ۸۶

منبع: <http://azizi61.blogfa.com>